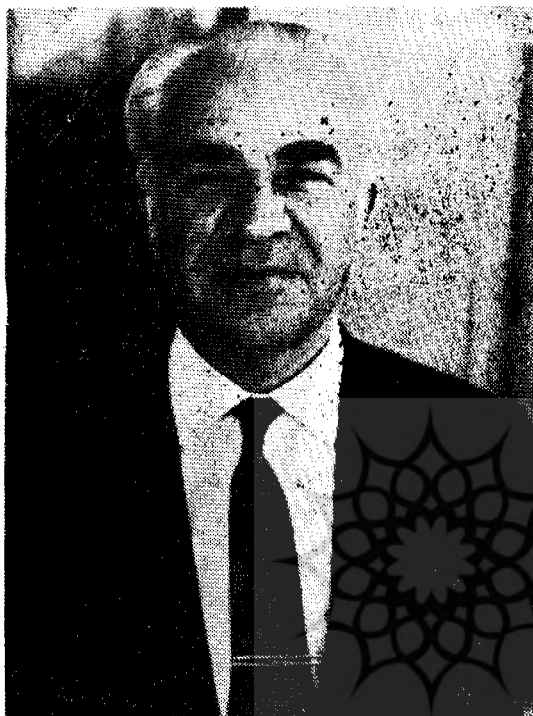


دکتر ابوتراب نفیسی

استاد دانشگاه



نظری به وضع آموزش دبستان

دبیرستان و دانشکده

طی پنجاه سال اخیر



(۷)

درسی جدید در بر نامه دانشکده پزشکی

در سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ بود که طبق دستور وزارت معارف مقرر شد در کلاسهای بالای دانشکدهها هفتهای چند ساعت دروس نظامی تدریس شده و گاهی نیز برای انجام عملیات نظامی و مخصوصاً رفتن رژه بمیدان جلالیه (محل فعلی دانشگاه) برویم تعداد ایندروس در سال آخر طب نسبتاً زیاد بود و میبایستی در آخر سال همزمان با سایر دروس از درسهای شفاهی نیز امتحان بعمل آید. البته تحت نظم در آوردن دانشجو آنهم دانشجویان سالهای آخر پزشکی آنهم در آنزمان که دانشجو خود را يك پا دكتر تمام و كامل میدانست كار آسانی

نبود و با صحنه‌های جالب و گاه مضحك برخورد میشد که چون گویا مدرسین ما که همه با لباس نظام سر کلاس حضور یافته و حاضر و غایب میکردند دستور داشتند با دانشجویان با نرمی رفتار کنند بدون خشونت طی میشد. از جمله مدرسین ما سروان بهارمست بود که بعلت نوشتن کتابی به نام «فردوسی» نزد دانشجویان به لقب سپهبد فردوسی ملقب شده بود. وی درس خود را مانند يك اکتور به سبک شاهنامه دکلامه میکرد و گاهگاه از اشعار آن استفاده مینمود. من در هیچ امتحانی در دانشکده پزشکی با اندازه این امتحانات دروس نظامی ناراحت نبودم چون همیشه در امتحانات دانشکده رسم چنین داشتم که ممتحن را از خود بالاتر ندانم و در نتیجه ترس از امتحان نداشتم و گاه آزادانه با ممتحنین بمباحثه میپرداختم که اتفاقاً گاهی اوقات عواقب این تهور را نیز ناگزیر می پذیرفتم و منضوب معلم واقع میشدم ولی در دروس نظامی چون ممتحن هم نظامی بود و هم اطلاعات نظامی او بیشتر از من بود این فرض کمتر صادق می بود.

در هر حال منظره رژه دانشجویان در روزهای سوم اسفند در حضور رضاشاه بسیار جالب و فراموش نشدنی بود مخصوصاً که پرچمدار دانشگاهیان دکتر عباسقلی الا (شهیدی سابق) از دانشگاه پزشکی بود زیرا در درازی قد يك سروگردن از بلندترین دانشجویان افزون بود و این امتیاز دانشکده ما محسوب میشد.

دانشجویان جدید در مدارس قدیم

یکی از مشکلات زندگی دانشجویان در تهران (مثل همه دانشگاههای بزرگ) کثرت تعداد محصلین شهرستانی بود که امروز با تخصیص خوابگاههای دانشجویی تا حدودی آنرا حل کرده‌اند ولی در آن زمان که خود دانشکده در عمارتی استیجاری جاداشت و هنوز دانشگاه بدرستی ساخته نشده بود دانشجویان شهرستانی باید یا در منازل و اطاقهای اجاره‌ای و یا بصورت پانسیون در منازل زندگی کنند و آنهائی که از نظر مالی نمیتوانستند آن گونه به سر برند می باید در مدارس قدیمه و در حجره‌ها مانند طلاب علوم دینی سکنی گزینند. مدارس که بیشتر مورد استفاده دانشجویان پزشکی آن زمان بود عبارت بود از مدرسه آقا شیخ هادی در خیابان شاهپور، مدرسه مشیرالسلطنه در خیابان گمرک، مدرسه یونس خان در سنکلیج - مدرسه صدر نزدیک بازار و غیره.

در هر يك از حجره‌های این مدارس با اجازه متولیان اغلب يك یادو حتی گاهی تاسه نفر دانشجویان منزل داشتند و زندگی طلبگی خود را در روی همان حصیرها و بهمان

شیوه با همان زندگی محقر طلاب قدیم میگذرانند و اتفاقاً محیط بسیار مناسبی برای دانشجویان فعال در تحصیل دروس نظری بود - اینجانب ۳ سال از ایام دانشجویی خود را در مدرسه آقا شیخ هادی گذراندم و هیچوقت آن محیط را با همه مشکلات و نارسائی های زندگی و همچنین محاسن آن فراموش نمیکنم - این مدرسه بملت داشتن درخت و باغچه و آب کافی جای بدی برای تحصیل نبود مخصوصاً پشت بام آن در شبها و صبح های زود در ایام پاییز و بهار بسیار خوش هوا و محیطی امن و امان بود - بویژه که طهران آنروز از وسائط نقلیه باندازه فعلی برخوردار نبود و اتوبوس ها هم گازوئیل مصرف نمی کردند .

در حاشیه دانشکده - شیخ استخاره کن مجرب

دو سال اولی که من از اصفهان برای تحصیل در دانشگاه بطهران رفتم بنا بر راهنمایی یکی از منسوبین خویش که در مدرسه آقا شیخ هادی سکونت داشت به حجره او وارد شدم و تا مدتی با وی در يك اتاق زندگی میکردم - اتاق مادر حیاط خلوت مدرسه و در گوشه شمال شرقی بود که دارای دو اتاق کوچک بود و اتاق دیگر را شیخی ژولیده موی و بسیار کثیف با اخلاقی خشن و زبانی تند و رفتاری بی ادب بنام «شیخ باقر» در اختیار داشت - این شیخ که ماهها بود لباس های زیرین و روئین خود را عوض نکرده و به حمام نرفته بود در کار «استخاره» با قرآن تخصص داشت و مشتریان بسیار از طهران و شهرستانها به دکان او برای انجام استخاره هجوم می آوردند و وی با کمال تر شروئی و بی ادبی با آنان رفتار میکرد و گاه دیده می شد که سرتیپ های نونوار (در آنوقت تعداد سرتیپ در ارتش ایران بسیار انگشت شمار بود) یا خانهای جاسنکین (در آنروزگار هنوز حجاب زنان برقرار بود) بیرون اتاق او برای گرفتن نوبت بانتظار می ماندند و تازه وقتی بدرگاه وی بار می یافتند و با کمال کرنش تعظیم می کردند وی با ترشروئی و بی ادبی با آنان سخن میگفت و استخاره ای برایشان می نمود و من چون اطاقم تا مدتی مجاور «دکان» وی بود شاهد عینی این ماجراهای جالب بودم .

نمیدانم در استخاره يك چنین آدم بی ادب و کثیف چه رازی نهفته بود که این قدر مشتری برایش بوجود آورده بود رسم چنین بود که نیت رادرروی کاغذی می نوشتند و در آن پاکت گذاشته و می بستند و آنرا بدست شیخ میدادند آنهم تفألی ازقرآن میزد و نتیجه را پشت پاکت مینوشت و اغلب هم پای نوشته را با خط بسیار بد و کج و معوج با امضای «شیخ

باقر نفهم خر احمق بی سواد !!» یا نظائر آن امضا میکرد - من که در این مدت هیچوقت ندیدم وی وضو گرفته باشد یا نماز یا قرآن خوانده باشد - لابد این کارمانند سایر علوم غریبه خصوصیتی داشته و ربطی به ایمان و اعتقاد او نداشته است زیرا عده‌ای دیگر از استخاره‌کنندگان راهم دیده‌ام که ایداً سواد خواندن قرآن را ندارند و حتی قرآن را وارونه می‌گیرند و باز از آن استخاره میکنند و اتفاقاً مشتری هم دارند و شاید عده‌ای از آنان نیز منظور شخص را بخوبی تجزیه و تحلیل کرده و باصلاح نتیجه‌ها درست پیشگویی میکنند و آخرین کسی را که دارای يك چنین قدرت دیدم (که باید نام آن را حس ششم نامید) «رهنما» نامی بود که شغل اصلی او سمساری و بعد فروشندگی بنزین در یکی از شعبات شرکت نفت بود و گویا اخیراً برحمت ایزدی پیوسته است و معتقدین بسیاری از وضع و شریف داشته و دارد - مطالعه در این فن و فهم رموز آن مسلماً یکی از مباحث جالب و آموزنده روانشناسی خواهد بود که فعلاً از تفصیل بیشتر در آن باره خودداری میکنم . وسائل نقلیه در آنروزها خیلی کم بود و بیشتر ما دانشجویان شهرستانی با پای پیاده از محل سکونت خود بدانسکده یا بیمارستان میرفتیم و گاه میشد هر مرتبه پیاده روی ما متجاوز از یکساعت طول میکشید.

هیچ فراموش نمیکنم در سالهایی که مرحوم دکتر بختیار معلم ما بود و ما می‌بایست برای انجام کار آموزی بیماریهای زنان و مامائی خود در بیمارستان نسوان (محل فعلی بیمارستان امیراعلم) برویم در ایام ماه رمضان پس از خوردن سحری از محل خود در خیابان شاهپور براه میافتادیم تا بموقع و قبل از طلوع آفتاب بر سر کار و در سرعمل جراحی دکتر حاضر شویم و تازه بعد از ظهر ها هم باید بمحل دانشکده که گاه در خیابان کاخ (محل بیمارستان معتمد) و گاه در لاله زار شمالی بود و این اواخر در محل فعلی دانشکده پزشکی برویم .

این راه پیمائی از نظر حفظ سلامتی ما خیلی مفید بود اگر چه گاه مخصوصاً در زمستانها خسته کننده بود .

(ادامه دارد)